نگاهی به کتاب «به کی می‌گن قهرمان؟» نوشته نرگس آبیار

4 شهریور 1402

سیدعلی اندرزگو در رمضان سال ۱۳۱۸ شمسی، در خیابان شوش تهران در یک خانواده متوسط متولد شد. با وجود سختی‌های معیشتی زندگی خانوادگی در همان دوره، به تحصیل پرداخت و علوم حوزوی را نیز فرا گرفت. در همان ایام نوجوانی با شهید نواب‌صفوی آشنا شد. همین آشنایی با منش و شخصیت این روحانی مبارز در ذهن و ضمیر سیدعلی اثری ژرف گذاشت و نتیجه این تأثیر روحی، آشنایی با تشکیلات فدائیان اسلام و راه مبارزاتی آنها بود که در تعیین مشی مبارزاتی شهید اندرزگو نقش جدی داشت.

شهید اندرزگو فعالیت‌های مبارزاتی خود علیه رژیم را از همان نوجوانی آغاز کرد و ظاهراً در ترور حسنعلی منصور هم نقش داشته است.

با دستگیری همه همراهان نواب، اندرزگو زندگی مخفی خود را آغاز کرد و سپس به عراق رفت. این زندگی مخفیانه به مدت ۱۵ سال ادامه داشت. در سال ۱۳۴۵ «اندرزگو» با گذرنامه جعلی به ایران بازگشت و دوباره راهی قم شد. در قم او همچنان فعالیت‌های انقلابی‌اش را از پخش اعلامیه گرفته تا تهیه اسلحه برای مبارزان از سر گرفت. اما این‌بار هم ساواک از وجود او باخبر شد و در پی دستگیری‌اش برآمد. سپس در سال ۱۳۴۹ راهی تهران شد و با چهره و ظاهری دیگر در مدرسه علمیه «چیذر» به تحصیل مشغول شد.

سرانجام پس از سال‌ها مبارزه با رژیم، در دوم شهریور ماه سال ۱۳۵۷ در کمین نیروهای ساواک گرفتار شده و به شهادت رسید.

نرگس آبیار در کتاب «به کی می‌گن قهرمان؟» که توسط انتشارات سوره مهر منتشر شده، با تلفیق یک داستان پرکشش با نثری روان که مناسب مخاطب نوجوان است، زندگی شهید اندرزگو را روایت کرده است.

آبیار در این داستان کوتاه و خوش‌خوان، امیرآقای چاق را راوی قصه کرده است. راوی داستان، نوجوانی شکمو است که پدر و مادرش می‌خواهند او را از خوردن غذاهای چرب و ناسالم منع کنند. آنها حتی برای آنکه فرزند نوجوانشان از بوفه مدرسه خرید نکند، به فروشنده مدرسه می‌گویند که به پسرشان چیزی نفروشد، اما او تلاش می‌کند با شیرین‌کاری‌های مختلف از جمله استفاده از عینک پدربزرگ و کلاه پشمی او، فروشنده بوفه را به اشتباه اندازد! پدربزرگ او با توجه به رفتارهای بامزه نوه خود، او را به داستان اصلی که روایت زندگی قهرمان این داستان یعنی سیدعلی اندرزگو است، می‌برد. خواننده رسماً از فصل ششم کتاب وارد قصه اصلی و آشنایی با زندگی اندرزگو می‌شود. تمهید نویسنده بازنمایی و بازگویی مستندات زندگی شهید از زبان پدربزرگ امیر است که با لحنی گرم و صمیمی و متناسب با سن نوجوان نوشته شده است.

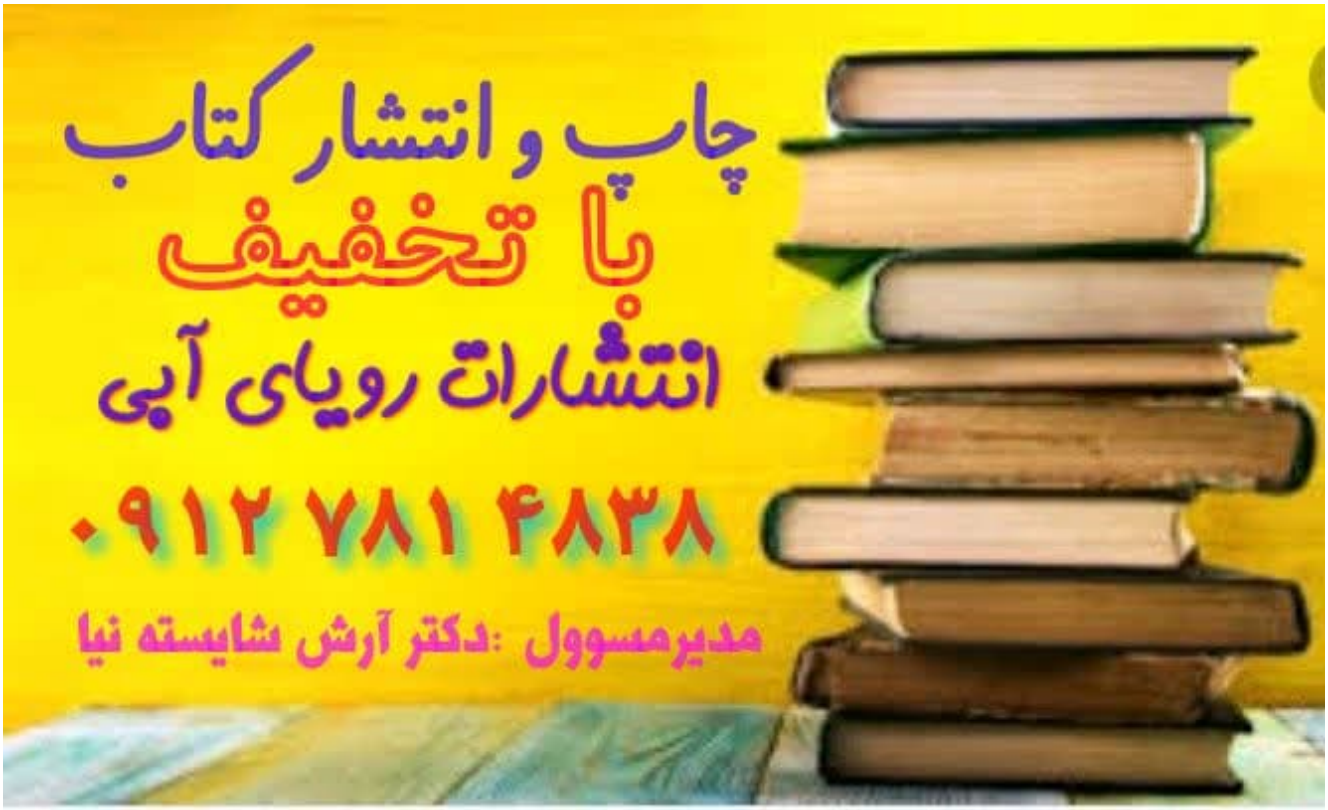

در این داستان شهید اندرزگو دوست پدربزرگ است و به رزمنده‌ای که مواد منفجره و سلاح را در لباس یا چمدان خود پنهان می‌کند و آن را شهر به شهر به مبارزان و انقلابیون می‌رساند، شهرت دارد.
ترفند آبیار برای اتصال قصه زندگی اندرزگو و امیر شکمو این است که پدربزرگ با شیرین‌کاری‌های نوه‌اش برای دستیابی به خوراکی‌ها، یاد اندرزگو می‌افتد و خاطرات او را برای نوه خود و دوستش، ممل تعریف می‌کند. نکته مثبت داستان این است که زندگی سراسر مبارزه و فرازونشیب شهید اندرزگو با نثری صمیمی برای مخاطب روایت شده است، یعنی نه نثر فدای محتوا شده و نه به بهانه مخاطب نوجوان، بخشی از زندگی شهید ناگفته باقی مانده است.

****آزاده جهان‌احمدی**